

اشوب نمودنش بایا میگفت	کز غایت مردمی خیالم دارد
رباعی (۶۴)	
ای همت تو چاره گرا اهل مہوم صدیق حسن که خانه دارند بدور	وی بر درت ارباب مہر کرده هجوم دور است کہ باشند ز مرکب محروم
رباعی (۶۵)	
اخی خسته تران از حریر چینی شکرانہ صحتی کہ شافی تہوداد	زین خستگیت خسته چه تنہا بینی کن و روز بان بہر زمان شیفینی
رباعی (۶۶)	
ہر دم ہوس ستیز و آویز کنند در جای اضیافہ کہ مشر و ملی است	ہر دم ہوا آتش کین تیز کنند بی وجہ و طلب وظیفہ تجویز کنند
رباعی (۶۷)	
یاسیدنا اغنتسانی البلوی شدر و بلائی سخت زین رد جواب	من عونک ما علینا قد صار لنا خوش رد جوابی کہ کنند رو بلا
رباعی (۶۸)	
جان و دل خستہ را ماوا کردید	شکرش نتوان ہر آنچه با ما کردید

احسان شما و سر ما تا دم حشر	زین تازه بلاگز سر ما و اگر دید
رباعی (۶۹)	
نور نظمم چراغ بزم کردار	صویش در بند هم گرفته است قرا
چشم آنکه به بنده خانه انجمن آسا	پر تو افکن شوید گاه افطار
رباعی (۷۰)	
ای خان چو به غم خانه ترا پایا و کنم	از ذکر کرم های تو دل شا و کنم
زان منزل فرخ که بشادی دادی	چون یا و کنم سپاس بنیاد کنم
رباعی (۷۱)	
دیرست که واله است و کنج مکتب	فارغ ز تلاش جاه و مال و منصب
سرکار درین نظم امور تعلیم	سازد اگرش پایه فراتر چه عجب
رباعی (۷۲)	
افضال ملک بحال تو مقرون باد	خوش منظر اقبال ترا منستون باد
زین راه که شاه قصر خاصی بوداد	جاه تو بلند و منزلت افزون باد
رباعی (۷۳) در طلب مواجب	
تا قوس فلک قوت بازوی تو دید	خم شد ز ادب کبیر و دستت بویید

بآن قدر اندازی کیشش تو هنوز	سهیم سه تیر چون به والہ نرسید
رباعی (۷۴) ایضاً	
ای ذات تو صدر مکتب و انائی	وی در همه حال حال پرس مائی
شهریہ رفتہ را درین ماه صیام	منت بودار روزی مافر مائی
رباعی (۷۵)	
هم طبع ز عیدشادمان باد ترا	هم نخت بلند از آسمان باد ترا
ای آنکہ تو دستگیر ماسی باشی	دست از آسیب در امان باد ترا
رباعی (۷۶)	
آمد ز سفر صدر و بصدشان آمد	آورد صفاتاً بدبستان آمد
گوئی کہ گل اینک بگلستان بسید	گوئی بچمن مرغ خوش اسکان آمد
رباعی (۷۷)	
صدر آمد و ز نو سن و قدر تعلیم	شد کاستگی بدر ز بدر تعلیم
خورشید کہ ماہ را کند ماہ تمام	باشد نخل از بہت صدر تعلیم
رباعی (۷۸)	
ای مہر درخشان سپہر اجلال	دور از تو سراپا شدہ ام همچو ہلال

عبدالواحد که مقتبس از درشت	چون من ز بلالیت رسد که بحال
رباعی (۷۹)	
ای خسته دلان فوت فرزند سعید	نما بخود ایم چه سلم برسید
چشم است دگر باره چو واله بشود	ممنون تو جهات تان عبد مجید
رباعی (۸۰)	
تهذیب ازین خوب ندیدم هرگز	تدریس ازین خوش شنیدم هرگز
از مکتب صبیان و صبا یا خوشتر	یک مدرسه را ندیدم هرگز
رباعی (۸۱) در مرثیه دولت النساء سلیم تقریباً طعام	
طعام چه سلم	
واله بذاق دوستان مغموم	آید فرزه خوردن غم زین مغموم
دولت غنا شد ای درینا و کنون	گر ظل جمایت که شوم است چو بوم
رباعی (۸۲)	
کوچک و رباب میرود عمر زد دست	کو جام شراب میرود عمر زد دست
بهیبت که بی مطرب و ساقی مارا	در عین شباب میرود عمر زد دست
رباعی (۸۳)	

قربان سرت ساقی زیبا گردن در بزم تو تا گردن دعوی فساخت	پیش تو کشد چه زنگ مینا گردن از باد نهشته است بخون تا گردن
--	--

رباعی (۸۴)

انانکه درین بزم عدم جا دارند بیند چو یکدگر چه شاه و چه کدا	بر یک وضعی نه بیش کم جا دارند مردم صورت بحشم هم جا دارند
---	---

رباعی (۸۵)

یار سے گیرم ز خویش بیگانه شوم تا چند ندیم اهل دانش بودن	مجنون آسا مستیم ویرانه شوم کیچند حریف دل دیوانه شوم
--	--

رباعی (۸۶)

بر قلب صفت الم تازی تا چند وقت است ره کوچ یاری گیری	با سوز تپ درون بسازی تا چند ای طفل سرشک خاک بازی تا چند
--	--

رباعی (۸۷)

زان تیغ که هر دم جگری تیرا شد هر جاست دمان زخم از حیرت باز	خواهم که چو گل وجودم از هم پاشد تیغ تو ز چشم زخم امین باشد
---	---

رباعیات حسب فرمایش بعض اجباب نوشته شد

رباعی (۸۸)

گفتم سحرش که ای فلک میدادی	مارا پی پیو و مبارکبادی
گفتا که مکن فکر بجارشادی	چون بنده در گشون پرشادکی

رباعی (۸۹)

در وظیفه دعا گوئی بندگان غافل
ظلاله العالی

خاک ره بندگان آن محسوبم	وز بهر دعای در دولت خوبم
از دوده میر ابو المعانی خان ام	نامم حسن است و سالک مجذوبم

رباعی (۹۰)

ای کعبه جان و قبله گاه ایمان	خواهم که درین ماه شریف رمضان
من روزه بگیرم و تو آب روزه	خوش آرزوی هست با نام برسان

رباعی (۹۱) بحبت مولوی سیح الزمان صاحب

ای چاره گرز من سیحای زمان	فرخ تو باد عید ما هست جهان
عید آمده لیک روزه من نکشود	آب و نانی ز لطف روزی گردان

رباعی (۹۲) از طرف مرزا محمد امین صاحب

قربان درت عید مسرت بنسیاد	دایم به محمد امینت دل شاد
---------------------------	---------------------------

هر دشمن و دوستت که باشد بجهان	دشمن در خون دوست گل گل شکفتاد
رباعیات بحبت مولوی سید غلام دستگیر صاحب بتقریب عقد مولوی سید عبد الرزاق صاحب حماهما اللہ الواہب رباعی (۹۳)	
دلشاد ز اولاد بدنیامی باش	خوشوقتی آل را بیامی باش
چون ارشته ز پیری شو و یک عمر فدای	شیراز جمعیت اینها می باش
رباعی (۹۴)	
خوش کرده به قلب مخلصان جا باشی	آرایش جمعیت دل با باشی
هستند ز اجاب جهان قافلہ با	تو قافلہ باشی اجبا باشی
رباعی (۹۵)	
ز آبای جهان بالغ یکتا باشی	قائم چو الف بر سر ابناء باشی
زان ارشته که از عمر درازت باشی	شیراز جمعیت اینها باشی
رباعی (۹۶)	
اولاد بزیر سایه کیجا باشی	وز مهر چرخ بزم اینها باشی

طوی اینها ترا مبارک باشد	خوشنود مقصود اجبا باشی
رباعی (۹۷)	
چون صبح فرد روز نده دنیا باشی	هر چند شوی پیر تو انا باشی
هستی بهوای خیر خواهان اکنون	باشی براد و دوستان تا باشی
رباعی (۹۸) بحیث مولوی یوسف الدی صاحب تعلقدار	
یوسف صفتی به سر دین و ایمان	زانرو لقبت سزا است ماه کشفان
تو یوسف ثانی و منم واله تو	گرگ است فلک اهل زمانه خون
رباعی (۹۹) بحیث نواب مقتدر جناب عبدالسلام خان بهادر	
ای درگه تو قبله اهل اسلام	سلیم تو سلم ترقی انام
قدر دکن و سلاطین هست ز تو	زانرو که توئی مقتدر و عبد سلام
رباعی (۱۰۰) بحیث نواب عماد جناب بهادر	
ای سد سکندری ز عدل تو سداو	کز وی شده انسداو یا فوج فساو
باشد پی صبح صدق رای تو عمود	باشد پی تصریح وجود تو عساو
رباعی (۱۰۱) بحیث راجه شن پرشاد و بهادر	
ای خدمت پیشکارت داده خدای	وز پر ویت پیشروان راهنمای

زبان پیش که آرزو سپا دست سوال	پیش آید بقدا از تفقد پیش آس
رباعی (۱۰۲) بحیث راجه مر لیمینو بهر بهادر	
ای راجه منو بهر اکیه احسان از تست	هم راجگی و هم دکن جان از تست
نظم متفرقات با تست و کنون	جمعیت دلہای پریشان از تست
رباعی (۱۰۳) ایضا از طرف نشر زند	
ای راجه که جاہ است دو انت بر کاب	وی از پی ملکبان جناب تو ماب
تو صدر محاسب دکن باشی و چرخ	از حسیت که بنده رانیار و بحساب
رباعی (۱۰۴) بحیث نواب سرور جنگ بهادر	
ای چرخ ز پافکنده ات بر سر جنگ	چار ائینہ فتح ز تو در بر جنگ
سودہ است سری باستان باو	اکون در دست سرش ای سرور جنگ
رباعی (۱۰۵)	
تا نام نکوست کام پی چچ استرج	دلہاست نگین نام پی چچ استرج
ماز تہ جان ہمہ بجای آریم	شکر یہ انصرام پی چچ استرج
رباعی (۱۰۶) بحیث لوی شیخ احمد صاحب مخا	
به نواب نعت نواز جنگ بهادر	

ای ذات تو مقبول خداوند احد آمد ز نوازشش چون رفعت جنگ	وی حامی اسلام و سنی است با کفر جنگیم تو سرمای مدد
رباعی (۱۰۷) بحبت حکیم عبدالوهاب صاحب بنیاد	
حکمت الحق عطیه نایاب است الیوم بود حکیم عبدالوهاب	خیریت که اهل حکمت از باب است وین موهبت عظیم از و باب است
رباعی (۱۰۸) ایضا	
ایینه ضمیر او صفا بینا بنیاد به مقابله حکیمی نبود	در سینه ترا دلی چو ابن سینا من واله تو توئی حکیم بینا
رباعی (۱۰۹) بحبت صدرالدین خان صاحب کو تو آل رزید نسی	
ای سر ز چشم روشن حق پی ما را تو بحق دین سپرسی بگرد	ایینه صفت هستی و مهر آئینی صدره بتو گوئیم که صدرالدینی
رباعی (۱۱۰) بحبت میر ولایت علیخان صاحب	
گویند که هست آنچه رضای مولی از نام شماسست چون ولایت ظاهری	لا ریب بود از همه چیزی اولی والی پی واله است ذات والا

رباعی (۱۱۱) بحیث مولوی عبدالرحیم خالصاحب	
ای منتخب دفتر فضل و احسان	کن نتجته ز لطف خود زود روان
رحمت ز تو چون آب ز گوهر پیداست	ای عبد رحیم خان فیاض زمان
رباعی (۱۱۲) بحیث میرزا درومی صاحب مصنف رساله فارسی آموز و غیره	
با دل گفتم نه آخر ای دل مردی	چندین ز چه در گوشه غم افسردی
دل گفت بیاتما کبشیم و شکفیم	یک ساغری از کلام مرزاوردی
رباعی (۱۱۳) بحیث میرممتاز علی خان صاحب	
ای آنکه تویی به عقل و دانش ممتاز	وی آنکه بخلق در جمعی بی انباز
سکین تو هر که هست کاش میده	محتاج تو هر که هست کاش میساز
رباعی (۱۱۴)	
نوسال درین کهن سرگشت پدید	جان در تن غمیش خوری باز میدید
ز دوست که چون عید بقصد رسید	والله پی تهنیت به بزم چو رسید
رباعی (۱۱۵) بحیث نواب یاور علیخان بهادر تبریز حصول نوبت و تقاره	

صدریکه نواخت رافع منعماشش نوبت به نواز رسید از درگه او	وزواو گری بلند باشد نامشش نقاره فتح است فلک بر باشش
رباعی (۱۱۶) ایضا	
صدریکه بکام او بود ایامشش هم نوبت برتری بود و اله را	نوبت شده تهنیت سر ابر باشش کز یادش بلند گرد و نامشش
رباعی (۱۱۷) ایضا تقریب حصول اسپ	
ای صاحب بنده اوج شان باد ترا ای آنکه تو دستگیر و اله هستی	بیران امید زیران باد ترا دست از آسیب در امان باد ترا
رباعی (۱۱۸) بحجت حکیم محمد یعقوب صاحب	
جانهای بلب رفته تن آسا آمد هر چند نبوده است سیجا یعقوب	تن های بجا مانده توانا آمد یعقوب درین عهد سیجا آمد
رباعی (۱۱۹) ترانه ستایش باهنک سفارشش عزیز با تمیز نشی عبدالعزیز	
ای سید نامی که سراج آشنی از پر تو چشم عزیزان روشن	نام تو سراج لیک شمس از منی چشم آنکه ز روی مهر پر تو فکنی

رباعی (۱۲۰) بحبت نواب خانانان بهادر	
ای فرطام و شوکت و نشان دکن	قالب کن است و ذات تو جان دکن
محبوب علی است شاه اکبر امروز	عرفی و اله تو خانانان دکن
رباعی (۱۲۱) در شکر نواب محبوب یار جنگ بهادر	
از لطف تو ای ندیم خاص سلطان	ذکر م شده در حضور محبوب شهبان
محبوب ترا پار و تو یار اجباب	چا دید بود یاری و محبوبی تان
رباعی (۱۲۲) بحبت نواب عماد الملک بهادر	
نواب عماد ملک ذمی لطف عمیم	او را به فضلش عدیل است عدیم
همچون علم ای قلم تو بر خویش بیال	شامنه علم است وزیر تسلیم
رباعی (۱۲۳) ایضا به شریب عمید	
زهره به فلک زمینت رقص کنان	صروف او ای تهنیت اهل جهان
ای ملک نظام را وجود تو عماد	قربان در تو باد عیدت به بان
رباعی (۱۲۴) بحبت محمد باقر صاحب خوشنویس	
ای انگه تو در رموز خطی اعلم	دی طرز عماد از قلمت گشته علم
تو باقر و پیشیت چه خنی و چه حبلی	ای کلک و خطت سایه از لوح و قلم

رباعی (۱۲۵) در معذرت نرفتن بدعوت مولوی
 تقی حسین صاحب المتخلص به رفعت به تقریب گلپوشی
 فرزند موصوف صبغة الله صاحب

ای مهر خداترسی و سپرخ رفت	بس قاصم از رسیدنت در خدمت
گلپوشی رنگ ایزدی نسرخ باد	طبعت شگفتا و صد چمن از عشرت

رباعی (۱۲۶) در معذرت نرفتن به دعوت نواب
 خواجه کریم الدین خان بهادر

ای خواجه خواجهگان به دیوان کرم	نام تو کریم و ذات تو کان کرم
رنجورم و معذور تو غم پذیرم	محرورم اگر بماندم از خوان کرم

رباعی (۱۲۷) مضمون نام نواب حافظ صدر الاسلام
 خان صاحب

از عرش فرزون ترست قدر اسلام	کامیده فلک ندید پدر اسلام
یار ببد و کون حافظش قرآن باد	خان نواب ماست صدر اسلام

رباعی (۱۲۸) بحیث نواب مکرّم الدوله بهادر

ای نائب مختار دکن صدر کرام	ای مرتبه تو خاص و انعام تو عام
----------------------------	--------------------------------

تو منعم و والد ز تو نعمت طلب است	بخشی مگرش خدمت اهل انعام
رباعی (۱۲۹)	
احرام در تو کعبه جان کردم	زین راه طواف حرم آسان کردم
در شرع چو واجب است قربانی عمید	ز انز و دل والد تو قربان کردم
رباعی (۱۳۰)	
عمرسیت که والد هست و کنج مکتب	مکتب بودش مکننت و مکتب منصب
از چاکرئی مدرس عالی	سازندگرش پایه فراتر چه عجیب
رباعی (۱۳۱)	
سید حسن آن کلید بر وار حسین	تا کرد و دعایت ز ته دل بی مین
طوبی لک ای سید و لبند علی	روزی مکنند فتح بابت با زین
رباعی (۱۳۲) بجهت شاه محمد ضیف صاحب	
ای طبع تو، چو جان پاک تو لطیف	دی نماند تراندای آن خلق ضیف
هر چند ملک به حق پرستی مثل اند	حیف است که گردند مقابل ضیف
رباعی (۱۳۳)	
دنیاست محکم اشخاص برار	اینجا است که صبر را بگیرند عیار

هر چند ز دیده صرصر حادثه تشنه	پایت ز و در جای ای کوه و قار
رباعی (۱۳۴)	
از حق بود امتحان احیاء عباد و نعم البدلت خدای بخشنده دبا و	نقصان رسد با زمان و اولاد ای خواج که دیر گاه اقبال تو باد
رباعی (۱۳۵)	
ای لار و جناب کی پذیردی تو قیر خلق تو گرفت کشور دل آرس	ای بخت تو تو جوان و تدبیر تو پیر این فتح میسر نشود با شمشیر
رباعی (۱۳۶)	
ای لار و جناب می پیر کوه و قار رهوار تو تا سکندری خور و بر اه	ای پیش تو رستم چو کی ز زال زار و ادیش بز انوز سر لطف قرار
رباعی (۱۳۷) در طلب تار بر فی روم	
ای ذات تو نامدار روم اقبال امید که از طبع لطف سرکار	وی تابع اقبال تو روسی اجلال تاری بر سده و اله خیر سگال
رباعی (۱۳۸)	
این قوم فرنگ عقل و دانش آیین	ویدند ز بسکه نفع دنیا در دین

خواهند که آرند جهان زیر نگین	گشته برواج کیش خود نام آور
رباعی (۱۳۹)	
مانا به غذاست دین خیر البشیری شیمی باشد لبان اثنا عشری	بشنو ز من این نکته اگر با خبری سنی در اخذ آن بود چون معده
رباعی (۱۴۰)	
وز بعض کمر برب پیدل بندی اورا خلفی و با صفا نشد زندی	ای آنکه به فعل زشت خود خرسندی هر سال کنی کار یزید و زین روی
رباعی (۱۴۱) بحجت اکبر علی خان بہادر المناطیب بہ نواب اکبر جنگ بہادر	
روی از تو خطاب را بود نام و کمر در ریز بہادری بہ مدحت بکیر	ای اکبر دوران و سعی حیدر خانی است شناخوان تو در عرصہ جنگ
رباعی (۱۴۲) متضمن دعوت رسم چلہ بخانہ محترم یوسف الدین صاحب حسب فرمایش برادر ایشان نگاشته شد	
شد یوم خمس و دہم ماہ روان	رسم چلہ صبیہ را وقت عیان

خدایم بہ ہر شام شب نوش کنند	در بیت انجی سہی ماہ کنگسان
رباعی (۱۲۳) بکیت نواب شعاعت شعار جنگ	
ای گشتہ شجاعتت شعار زیبا	چون عہدہ ترا عید مبارک باوا
فرض است بہ والہ تو نذر نواب	واجب بجناب تو ز وقتش ایما
رباعی (۱۲۴)	
انرا کہ سیاہ شد بہ غیبت نامہ	کہ روتا بد بمنع ازین ہنگامہ
از پردہ دری کیے نگر دو خاموش	صد بار اگر بری زبان خسامہ
رباعی (۱۲۵)	
ہر شخص بہ فن خویش اُستاد بود	ہر مرد ز پیشہ خویش یاد بود
سنجیدن شعر کار شاعر باشد	سنجیدن قند کار قناد بود
رباعی (۱۲۶)	
انگس کہ دشمن فصل کتاب چہل است	مشغول ز جہل خود بہ قطع فصل است
تا یافت تصرفے بکار کتب	مصرف ہجہ صرف باب قتل است
رباعی (۱۲۷)	
ای کس بہ درت نبودہ چون من خاکی	گوئی کہ بود گوئی ز عالم حساکی

۹۰
 این شعر
 در
 کتاب
 جامع
 ص ۱۰۰
 شماره
 ۱۰۰

آهسته که رنج پاست نازک نشود	واله سرا دست فرش راه نازکی
-----------------------------	----------------------------

رباعی (۱۴۸) در تعزیت بحمت میر لیاقت علیخان صاحب و میر ممتاز علیخان صاحب	
--	--

ای لایق ارجست و ممتاز نبیل	عالی بکند منصب تان رب طیل
یعنی که درین مصائب جان فرسا	صبری بد ما دو اجر آن صبر جمیل

رباعی (۱۴۹) در تهنیت بحمت حضرت اعظم علیخان بها و رامید تخلص	
--	--

عید اضحیٰ نمود و لبها آباد	دشمن قربان دوست گل شکفاو
شاد سی دل واله از امید بود	رب اعظم به بخشدا و را دل شاد

رباعی (۱۵۰)

در ملک دکن انبه چه بد آمده است	خوش ذایقه فی یکی ز صد آمده است
دارد مره این نکته که واله گفته است	پابد مره انبه همعد و آمده است

رباعی (۱۵۱)

ای ذات تو سر لوح کتاب احسان	طبع تو حبر دیده کرم را عنوان
یکچند بانصرام کار مطبوع	مطبوع خودم ساز و برانم نازان

رباعی (۱۵۲)

واله که زور و سربسی برده تعب	در محبس جبرم بکنج ککتب
معدور اگر ز کار تدریس او را	دارند و دهند کار و گیر چه عجب

رباعی (۱۵۳)

در هند تو ای معتقد خضر صفات	چون آب بقالی بیجان ظلمات
نام تو بود زنده جاوید که هست	در عین عدالت آب جان بخش حیات

رباعی (۱۵۴)

تو دی صاحب که جوهر تدبیرش	پیدا است ز آئینه دار و گیرش
از حکم فرنگ رفت تا بر سر جنگ	شد زنگ حشیش و ده از شمشیرش

رباعی (۱۵۵)

جامه بت چو بهام دام در سایه بود	وز لطف خدا ذات تو یک آیه بود
صد شکر شدی دوم ز زینت و کن	دین قدر ترا چو اولین پایه بود

رباعی (۱۵۶) بجهت مولوی امین الدین خا نصاحب

ای از پی دین امین هم آنرا بسامن	امن از تو زمین و امین آبا و ز من
فرزندم اگر رسد بکامی چه شود	از لطف ملازمان بدانگونه که من

رباعی (۱۵۷) برای رای منوعل صاحب	
ای آنکه خرد بعالم دانش و راه دیرست که بنده زادگان ناکام اند	رستے چو تو کم دیدہ فضیلت آرای امید که گردند ز تو کامروا سے
رباعی (۱۵۸)	
ای دوست کتاب و ادیم از احسان گر عاریت این است ازین پس با داد	بستی به تقاضاش ز پنی چست میان اسفار کریان به دمان کرمان
رباعی (۱۵۹) بحمت میرانیس صاحب قدوه مرثیه گویان زمان	
الکون که قفا و از نظر بایلها هر چندند او دست انس ظاہر	در یوزہ گرت دیدہ چون سائل با دل مونس تست ای انیس و لها
رباعی (۱۶۰)	
ای آنکه عنایت تو هر آن طلبیم خواهیم ز لطف تو ز مشکلی که از د	هم چاره مشکل ز تو آسان طلبیم بیارا اگر شویم در مان طلبیم
رباعی (۱۶۱)	
عیدین به عیش تو امان با و ترا	هم نخت بند ز آسمان با و ترا

دست از آسب زان باد ترا	ای آنکه تو دستگیر می باشی
رباعی (۱۶۲)	
مهمانی دوستان بتقریب نکاح رونق بخشید و مقصدش را انجام	آئینه و سلخ شهر حال است صباح ای صاحب بنده کلبه والد را
رباعی (۱۶۳)	
بادت بکنار هر چه باشد منوی گفتم که فزون کنم نفس کردگی	ای سید ما امیر ملک معنی شکر یه الطاف تو با مولا نا
رباعی (۱۶۴)	
حرف طلبی اگر طلب آوریم گر جرم نبود روزی خوریم	مجبور جای فلک بیدریم تا چند غم سحر و افطار خوریم
رباعی (۱۶۵)	
جز لطف ببردم کنی میدانیم شیخ باین نام همی گردانیم	ای آنکه ترا لطف مجسم خوانیم آئینه یا لطیف نامت باشد
رباعی (۱۶۶)	
خانان مہان کہانت ای خان خلیل	ای آنکه بوصف خلتی جان خلیل

مخلوط عنایت دل و اله تست	هستی تو خلیل و خلق تو خوان علیل
--------------------------	---------------------------------

رباعی (۱۶۷) بجهت نواب میر یاور علیخان بهادر

ای یاور خلق چاره جان از تست	بی پا و سران را سر و سامان از تست
صدر متفرقات هستی و بهر	جمعیت و لهای پریشان از تست

رباعی (۱۶۸) ایضا

ای میر تقی سزاوار دکن	وی یاور ارجمند منتار دکن
صدر متفرقات هستی و ز تست	جمعیت سامان و دل و کار دکن

رباعی (۱۶۹) بجهت لوی حسن عطار الله صاحب

ای عالم با عمل که مرد راسه	روشن بودت نام زمه تا ماهی
گر چشم کسان است و عطای مردم	پیدا است تو خود حسن عطار الهی

رباعی (۱۷۰) در توصیف خنجر و تیغ برق پیکر بطور دیگر

خورشید پشم شیر تو پیهم نازد	هم ماه بر آن خنجر خوش خم نازد
آن خنجر و تیغ برق پیکر ای شاه	چون برق بازوی تو هر دم نازد

رباعی (۱۷۱) ایضا بطور دیگر

بر خنجر تو هلال پیهم نازد	بهرام فلک پیهم خوش خم نازد
---------------------------	----------------------------

آن خجرو تیغ برق پیکر ای شاه	چون برق باروی تو هر دم نازد
رباعی (۱۴۲)	
ای سید نیک محضری تو قیصر	منون تو خلق از نقیصه و عیب
ای وایله غائبانه لطفت دل من	شکریه دستگیری از من بپذیر
رباعی (۱۴۳) بحجت اقا شیخ محمد صاحب	
ای آنکه فضیلت بود جوهر ذات	ذات تو بود شاه و آئینه صفات
بر شیوه اسلام سلام گفستی	خوانم تو صد سلام از تسلیمات
رباعی (۱۴۴) بتقریب تشریف آوری و لیرای	
بها در به حیدر آبا و کن	
ای آمدنت باعث راحت بدکن	بشکفته ز تو گلشن عشرت بدکن
سر سبزی ماست در رکابت گوئی	گر دره تست ابر رحمت بدکن
رباعی (۱۴۵) بنابر خبر تشریف آوری و لیرای بهادر	
به مدرسته العالیه با حضرت بنده گانعالی در جلسه	
تقسیم انعامات	
هم حضرت و لیرای خورشید مقام	هم شاه و کن شمع شبستان نظام

ای مدرسہ برطالعت امروز بناز	در یک منزل دو سعد بگزیده مقام
رباعی (۱۷۶) بتقریب یوم ولادت حضرت مسیح علی بن مریم و علیہ السلام	
ای گشته بیلا و تو دلہا شنیدا رحمی کن وز آسمان فرود آئی بزود	وی روح خداروح جهان بر تو فدا تا چند ز خود دور گزاری مارا
رباعی (۱۷۷) ایضاً	
ای گشته زمیلا و تو خستنی مسرور رحمی کن وز آسمان فرود آئی بزود	وی یاد خوشت باعث صد گونه خوبی کز راه تو ساخت بماندیم بدور
سنا جانی خنپور پرودہ رباعی عالی چند مناسب موسم گر مای جان گزاسے پرگزند مبعوض شکر آمد ہ اگر مقبول باز گاہ بی نیازی افتد ز ہی خداوندی و بندہ نوازی رباعی (۱۷۸)	
رحمی کن ای خالق تعالی دکن از خاک دکن دو در آورد تو ز	کز پارسیہ تربست امسال دکن دین و دود خور پیچ بر احوال دکن